

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

سخن در ادله‌ای است که دلالت بر وجوب حفظ نفس دارد. تا کنون چهار دلیل از ادله را ذکر کردیم. دلیل پنجم روایاتی است که دلالت بر جواز قسم دروغ دارد در مواردی که این قسم موجب حفظ مال مسلمان می‌شود.

دلیل پنجم: روایات جواز قسم دروغ در موارد حفظ مال مسلمان

روایاتی داریم با این مضمون که برای حفظ مال مسلمان می‌توانید قسم دروغ بگوئید. بیان استدلال این است که اگر برای حفظ مال قسم دروغ جایز باشد، برای حفظ نفس به طریق اولی جایز است و وقتی شارع برای مال اجازه می‌دهد که قسم دروغ بگوئیم برای حفظ نفس به طریق اولی اجازه می‌دهد.

در بعضی از روایات آمده که انسان اگر در شرایط عادی قسم بخورد کراهت دارد. قسم دروغ آثار بد بسیار عجیبی دارد و انسان را نابود می‌کند، اما همین قسم دروغ برای حفظ مال یک مسلمان وقتی جایز است، برای حفظ نفس ملاک اقوای از حفظ مال می‌شود، پس معلوم می‌شود که «حفظ النفس واجب» و «حفظ مال المسلم واجب» که چنین حرامی فعلش برای حفظ مال مسلمان جایز می‌شود. این روایات در کتاب کافی جلد هفتم «باب ما لا يلزم من الأيمان والنذور»^[1] آمده است و چون روایات متعدد است، نیاز ندارد که سند آنها را جداگانه بررسی کنیم.

روایت اول

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ حَلَفَ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَذَرُ فِي مَعْصِيَةٍ وَلَا يَمِينٍ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَحْلَفَهُ السُّلْطَانُ بِالطَّلَاقِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ فَحَلَفَ قَالَ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَخَافُ عَلَى مَالِهِ مِنَ السُّلْطَانِ فَيَحْلِفُ لِيَنْجُو بِهِ مِنْهُ قَالَ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ وَ سَأَلْتُهُ هَلْ يَحْلِفُ الرَّجُلُ عَلَى مَالِ أَخِيهِ كَمَا عَلَى مَالِهِ قَالَ نَعَمْ.^[2]

طبق این روایت، راوی چهار سؤال از امام رضا علیه السلام می‌پرسد:

1. یک شخصی قسم خورده برای قطع رحم که من دیگر خانه‌بردارم نمی‌روم، حضرت فرمود: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا نذر في معصية و لا يمين في قطيعة رحم».
2. سؤال دوم از امام هشتم کرده که یک مردی که سلطان او را قسم به طلاق داده؛ یعنی قسم می‌خورد من اگر این کار را انجام

داده باشم زنم مطلقه است (نه اینکه بعداً تعهد دارد که طلاق بدهد^[3]). حضرت می‌فرماید: لازم نیست به این عمل کند و قابلیت عمل ندارد، زنش هم مطلقه نیست.

3. سؤال دیگر اینکه شخصی یک مالی دارد و باید قسمی بخورد تا سلطان این مال را از او نگیرد، قسم می‌خورد که این مال من نیست، یا قسم می‌خورد که چنین مالی ندارم، آیا اینجا می‌تواند این قسم دروغ را بخورد؟ حضرت می‌فرماید: مانعی ندارد.

4. سؤال چهارم این است که آیا می‌تواند کسی برای حفظ مال دیگری قسم بخورد؟ الآن سلطان می‌خواهد مال دیگری را ببرد و این قسم می‌خورد که مال او نیست که اگر این قسم را بخورد سلطان از او رفع ید می‌کند. حضرت می‌فرماید: می‌تواند چنین قسمی بخورد اگرچه می‌داند این مال همان کسی است که از او نفی می‌کند، اما این قسم مانعی ندارد.

صاحب وسائل در جلد 23 صفحه 224 می‌گوید: «باب جواز الحلف باليمين الكاذبه للتقيه»؛ مانعی ندارد تحت عنوان تقیه هم در بیاید؛ یعنی تقیه قسم دروغ می‌خورد منتهی آنها عنوان دیگری بود، خودش مطرح شده و الا از جهت فنی می‌توانیم ذیل همان ادله تقیه هم بیاوریم.

نکته شایان ذکر آن است که در اینجا اصلاً نیاز به تنقیح مناط نداریم و این روایت فقط موردش مال بود، بعد گفتیم که برای حفظ مال خودش، یا مال برادرش قسم دروغ می‌خورد به طریق اولی برای حفظ جاننش می‌تواند قسم بخورد. وقتی برای حفظ جاننش قسم دروغ می‌خورد معلوم می‌شود که «حفظ النفس واجب»، وگرنه نمی‌شود حفظ النفس واجب نباشد اما در مقابلش بگوئیم حرام را برای یک امر جایزی انجام بده! اینکه یک امر حرام اینجا عملش جایز می‌شود (حلف عن کذب مشروع می‌شود)، چون یک ملاک اقوی در مقابلش هست و آن ملاک اقوی ملاک لزومی است، آن ملاک لزومی این است که حفظ نفس واجب است، این ملاک بر آن ملاک غلبه می‌کند.

در من لایحضره الفقیه آمده است: «احلف بالله کاذباً و أنج أخاک من القتل»^[4]؛ این روایت می‌گوید قسم دروغ بخور برادرت را از قتل نجات بده، یعنی در جایی که حفظ جان دیگری متوقف بر این است که قسم دروغ بخوری، حاکم ظالم می‌خواهد کسی را از بین ببرد و صاحب خانه قسم دروغ می‌خورد که این شخص در اینجا نیست، اینجا قسم واجب می‌شود.

یک بحثی در بین روشن‌فکرها وجود دارد که می‌گویند: هدف وسیله را توجیه نمی‌کند به این بیان که نباید در همه امور مصلحت‌سنجی کرد و باید واقع‌گرا بود، دروغ بد و زشت است و آدم نباشد در هیچ شرایطی دروغ بگوید، مگر این در اختیار من و شماست! این در حالی است که همان شاعری که فرموده دروغ حرام است و از گناهان کبیره است و در روایات داریم که دروغ مفتاح همه گناهان است و باز این دروغ اگر مربوط به حلف بالله باشد از جهت شدت حرمت آدم نمی‌داند تا چه اندازه‌ای شدید می‌شود، ولی همین حلف دروغ که مقدمه می‌شود برای حفظ یک مال، شارع اجازه داده است.

اگر شارع برای حفظ قتل اجازه داده بود ما به همین مقدار اکتفا کرده و می‌گفتیم در حفظ مال دلیل نداریم برای اینکه انسان قسم دروغ بخورد، بگذارد مال از بین بخورد، ولی در مال هم شارع اجازه داده، ممکن است یک فقیهی بگوید که این مال نباید از سیر باشد، البته روایات اطلاق دارد، کسی نگوید که این مال حتماً مالی است که زندگی این آدم متقوم به اوست وگرنه یک کسی که مال زیادی دارد اینجا اگر حاکم جائز بخواهد این مال را ببرد برای حفظ آن باید قسم دروغ بخورد اینجا قسم دروغ جایز نیست، این دیگر دست ما نیست. اطلاق این روایات می‌گوید برای حفظ مال خودت، برای حفظ مال برادرت، می‌توانی قسم دروغ بگویی و مانعی ندارد.

بنابراین در مال دلیل داریم که به طریق اولی در نفس می‌آید و در خود نفس هم دلیل داریم، «احلف بالله کاذباً و أنج أخاک من

القتل»؛ برادرت را از قتل نجات بده! نظیر همین روایت در موثقه سکونی است که خود پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده‌اند، عین همین تعبیر است.

روایت دوم

و عَنْهُ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مَعِيَ بَضَائِعَ لِلنَّاسِ وَ نَحْنُ نَمُرُّ بِهَا عَلَى هَوْلَاءِ الْعُشَّارِ فَيُحْلِفُونَا عَلَيْهَا فَنَحْلِفُ لَهُمْ فَقَالَ وَدِدْتُ أَنِّي أَقْدِرُ عَلَى أَنْ أُجِيزَ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ كُلُّهَا وَ أَحْلِفَ عَلَيْهَا كُلُّ مَا خَافَ الْمُؤْمِنُ عَلَى نَفْسِهِ فِيهِ ضَرُورَةٌ فَلَهُ فِيهِ التَّقِيَّةُ.^[5]

راوی به امام باقر علیه السلام عرض می‌کند: دست من یک اجناسی از مردم هست (مثل اینها که اموالی را برای دیگران می‌خرند از شهری به شهری دیگر می‌آورند) و از کنار عُشَّار (کسانی که مالیات می‌گیرند) عبور می‌کنم. این عشار ما را قسم می‌دهند و ما هم قسم می‌خوریم؛ یعنی ظاهرش این است که این عشار قسم می‌دهند که چیزی داری؟ ما هم قسم می‌خوریم که چیزی نداریم! آنها هم نمی‌روند بررسی و بازرسی کنند، می‌گویند یک چیزهای مختصری مال خودم هست و چیز دیگری نداریم. آیا این کار صحیح است یا نه؟

ظهور روایت در این است که ما یک قسم دروغ می‌خوریم تا مال این مردم حفظ شود. حضرت فرمودند: من دوست دارم که این منصب را من داشتم که اموال مسلمین را عبور بدهم و برای حفظ اموال مسلمین قسم بخورم! در بعضی از نقل‌ها «اجیز» هم دارد ولی ظاهراً درست نیست و این «اجیز» درست است، من دوست داشتم که چنین کاری را انجام می‌دادم که اموال مسلمین را از جلوی ظلمه عبور بدهم برای حفظ آن قسم می‌خوردم.

بعد فرمودند: «کَلَّ مَا خَافَ الْمُؤْمِنُ عَلَى نَفْسِهِ فِيهِ ضَرُورَةٌ فَلَهُ فِيهِ التَّقِيَّةُ»؛ یک قاعده کلی را دادند. این «علی نفسه»، نفس اینجا به معنای اعم است هم نفس را می‌گیرد و هم مال را می‌گیرد، هر جایی که مؤمن بر خودش خوفی داشت و ضرورتی داشت در آن تقیه کند؛ یعنی به صورت قاعده کلی هر جا خوف از بین رفتن مال یا جان است، خوف از بین رفتن عرض است و خوف از بین رفتن اطلاعات است. گاهی اوقات یک کسی را ممکن است اسیر بگیرند، نه می‌کشند نه مالش را می‌گیرند نه آبرویش را می‌برند، فقط می‌خواهند اطلاعات را بگیرند اینجا می‌تواند تقیه کند.

بنابراین طبق این روایات که می‌گوییم در دینی که اینقدر دروغ تقبیح شده و مفتاح همه ذنوب است و حلف بالله در جایی هم که دروغ نباشد کراهت دارد و حلف کاذب قبح بسیار شدید دارد، اما در مقابل حفظ مال، اینکه بگوئیم مال ضروری، مال یا نفس محکوم است و مغلوب است. پس معلوم می‌شود ملاک در حفظ نفس ملاک در حرمت حلف کذبی است.

دلیل ششم: روایات جواز شق بطن زن برای زنده بیرون آوردن فرزند

یک دسته از روایاتی داریم که بر جواز «شق بطن المرأة الميته لإخراج ولدها حفظاً لحياة الولد»، اگر یک زنی مُرده اما در بطن او بچه‌ای زنده است، روایات می‌گویند بطن این مادر را می‌شود پاره کرد و باید این بچه را بیرون بیاورند، تقطیع بدن میّت حرام است حتی وارد کردن یک جراحی به میّت حرام است. حتی در روایات کراهت دارد ناخن میّت را چیدن، موی میّت را کوتاه کردن، باید به همان حال او را غسل بدهند و دفن کنند. آن هم از باب تکریم است. حتی در بعضی از روایات دارد که یک میّتی را ناخن‌هایش را چیدند و یک مقدار موهایش بلند بود و کوتاهش کردند، فرمودند همان‌ها را در کفنش قرار بدهید! اما این روایات می‌گوید: زنی مُرده و بچه زنده‌ای در شکمش هست، اینجا می‌شود بطن او را باز کرد و بچه را نجات داد.

حُمَيْدُ بْنُ زَيْادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ وَوَلَدُهَا فِي بَطْنِهَا قَالَ يُشَقُّ بَطْنُهَا وَ يُخْرَجُ وَلَدُهَا.^[6]

در این صحیح، علی بن یقطین از امام کاظم علیه السلام می‌پرسد: «عن المرأة تموت و ولدها فی بطنها، قال یشق بطنها و یدخرج ولدها». در اینجا روشن است که «یشق» مضارع و خبر در مقام انشاء است؛ یعنی باید بطن او باز شود. باز عکس این هم داریم، اگر مادر زنده است و بچه‌ای در شکم دارد که از بین رفته، اینجا می‌گویند می‌توانند این بچه را در همان شکم تقطیع کنند برای حفظ جان مادر، که البته این روایات امروزه موضوع ندارد؛ زیرا زمان قدیم برای اینکه این مادر زنده باشد باید این بچه را در همان شکم تقطیع می‌کردند و قطعه قطعه بیرون می‌آوردند، اما حالا که عمل می‌کنند و به راحتی بیرون می‌آورند.

وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَاتَتِ الْمَرْأَةُ وَ فِي بَطْنِهَا وَلَدٌ يَتَحَرَّكُ شَقُّ بَطْنِهَا وَ يُخْرَجُ الْوَلَدُ وَ قَالَ فِي الْمَرْأَةِ يَمُوتُ فِي بَطْنِهَا الْوَلَدُ فَيَتَخَوَّفُ عَلَيْهَا قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَدْخُلَ الرَّجُلُ يَدَهُ فَيَقْطَعَهُ وَ يُخْرِجَهُ.^[7]

این طرف هم در روایات وجود دارد که از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده که ولد در بطن زن می‌میرد و خوف بر خود مادر هست، حضرت فرمود: «لأبأس حتى أن يدخل الرجل يدها و يخرجه»؛ اگر زن‌ها هم که معمولاً در آن زمان قدیم بچه‌ها را به دنیا می‌آوردند نمی‌توانند، مردی دست خودش را داخل رحم این زن کند و بچه را با دست خودش تقطیع کند «فقطعه و یخرجه»، برای اینکه جان مادر حفظ شود، این بچه الان تقطیعش فی حدّ نفس جایز نیست ولی برای حفظ جان این مادر باید تقطیع شود، اینها کشف از این می‌کند که حفظ نفس روشن است که واجب است و تردیدی در وجوب حفظ نفس نیست.

تا اینجا ادله وجوب حفظ نفس بیان شد که مجموعاً شش دلیل بر این مطلب ذکر نمودیم. ممکن است در روایات عناوین دیگری هم پیدا کنید، هرچند این مسئله ارسال مسلمات و از ضروریات دین است و نیاز به دلیل ندارد، اما اینها را به عنوان دلیل بیان کردیم. در جلسه آینده وارد بحث غربالگری خواهیم شد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . الكافي (ط - الإسلامية)، ج، ص: 439.

[2] . الكافي 7- 440- 4، و التهذيب 8- 285- 1048؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 219، ح 29410- 5.

[3] . نکته: ما قسم به طلاق داریم که در فقه اهل سنت مورد قبول واقع شده، سلطان هم که از اهل سنت است کسی را از شیعه قسم به طلاق می‌دهد، می‌گوید قسم بخور که اگر این کار را انجام داده باشی زنم مطلقه است نه اینکه بعداً صیغه «هی طالق» را بخواند. و قسم به اعتنا نیز همینطور است که اگر این کار را انجام داده باشم عبد من آزاد شده باشد.

[4] . من لا يحضره الفقيه، ج، ص: 374، ح 4313؛ وسائل الشيعة، ج، ص: 225، ح 29428.

[5] . نوادر أحمد بن محمد بن عيسى - 73- 154؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 227، ح 29440- 16.

- [6] . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج، ص: 155، ح 1؛ وسائل الشيعة، ج، ص: 470، ح 2670.
- [7] . الكافي 3- 155 - 3، و التهذيب 1- 344 - 1008؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 470، ح 2671 - 3.